

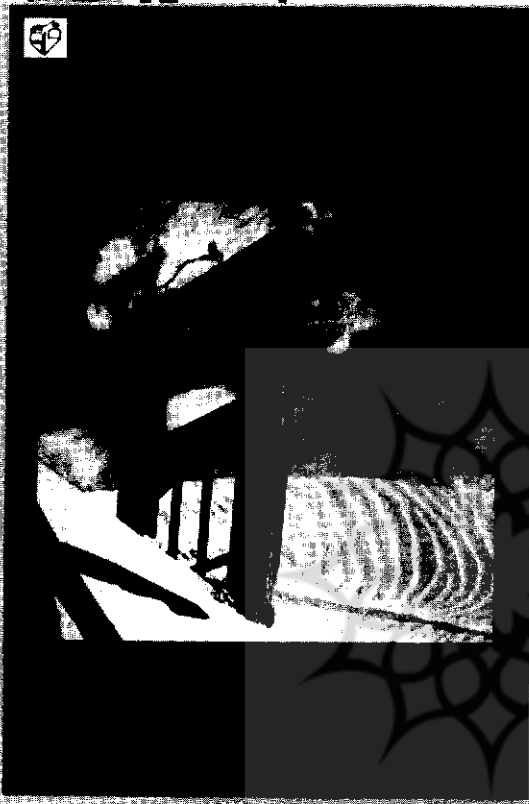
سید محمود سجادی

از طبیعت تا شهر

گذاشته‌اند. برخی از آنان در نیمه راه، جذب فعالیت‌های خانه و خانواده شدند و بعضی دیگر مانند مردان شاعر، با کارهای اداری و اجتماعی بیشتر مأنوس و محسور شدند و شاعری را رها کردند. ناهید یوسفی طی این سال‌ها، همچنان به کار شعر و شاعری ادامه داد و از این دلشوره دلنشین باز نماند. او نیز چون طاهره صفارزاده، پوران فرخزاد، میمنت میرصادقی، فرشته ساری، روح‌انگیز کراچی و دیگران به شعر نگاهی جدی، مستمر و حتی حرفه‌ای دارد. من این چند خانم شاعر را تنها به عنوان مثال ذکر کردم، والا شاعران دیگری که با همه وجود خود در شعر عجین شده و این جوهره نیرومند را در بطن و متن زندگی و موجودیت خود می‌پرورند، کم نیستند و چگونه می‌توان از شعر زنده زنان و زنان زنده شاعر سخن گفت و از بانوان خوب شعر معاصر ایران زمین، یعنی خانم طاهره صفارزاده و سیمین بهبهانی غافل شد.

بعد از مجموعه هر کس به طریقی دل ما می‌شکند، سروده خانم ناهید یوسفی که در ۱۸۰ صفحه و شامل ۸۶ قطعه شعر کلاسیک (غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی و ...) و آزاد (نو و سپید)، در سال ۱۳۷۸، از سوی انتشارات سازوکار منتشر شد و گزیده شعر او که انتشارات نیستان، به سال ۱۳۸۰، در ۱۰۰ صفحه و شامل ۴۲ قطعه شعر مختلف منتشر کرد، اینک سومین مجموعه شعر وی، با عنوان جالب، سورئالیستی و تاحدی دادائستی عطسه‌های عصبانی، در ۳۷۰ صفحه و سه دفتر، حاوی ده‌ها قطعه شعر و شعرک (به مفهوم کمی)، در مقابل ماست و مجالی به وجود می‌آورد که بتوان با توجه به پرچم بودن کتاب و تعدد اشعار (حدوداً ۲۳۰ قطعه)، سیر زمانی شعر این سراینده پرکار پرسابقه را بررسیید.

خوشبختانه از پروین اعتصامی به بعد، شاعران بسیاری پای به عرصه شعر و شاعری و پرداختن به خلاقیت‌های شاعرانه



عطسه‌های عصبانی
ناهید یوسفی
فراگاه، چاپ اول، ۱۳۸۴

کرده و در شهری بزرگ با همه گرفتاری‌ها و دلمشغولی‌هایش زندگی پردغدغه و شلوغ و دردآورش را ادامه می‌دهد. شعرها گاه بسیار کوتاه‌اند و لحظه‌ای. انسان را به یاد کاریکلماتورهای زنده یاد پرویز شاپور می‌اندازند که تلفیقی شیرین و ظریف بین کلمه + کاریکاتور زد. او در این کتاب پرگویی نمی‌کند، برخلاف مجموعه‌های قبلی که گاه یک حس یا یک درک شاعرانه را به آسانی از دست نمی‌داد و در فرازهای چندگانه، به تأکید و تکرارشان می‌پرداخت.

خانم یوسفی در این کتاب، بالکل وزن را بوسیده (یا نبوسیده) و کنار گذاشته و به شعر بی‌وزن یا منثور یا در بهترین گزینه، به شعر سپید گراییده است. او در کتاب قبلی - هرکس به طریقی دل ما می‌شکند - شعری موزون ارائه می‌دهد و وزن‌ها و قالب‌ها با محتوا و مضمون شعرها کاملاً مطابق‌اند و هر مضمونی در ظرف مناسب

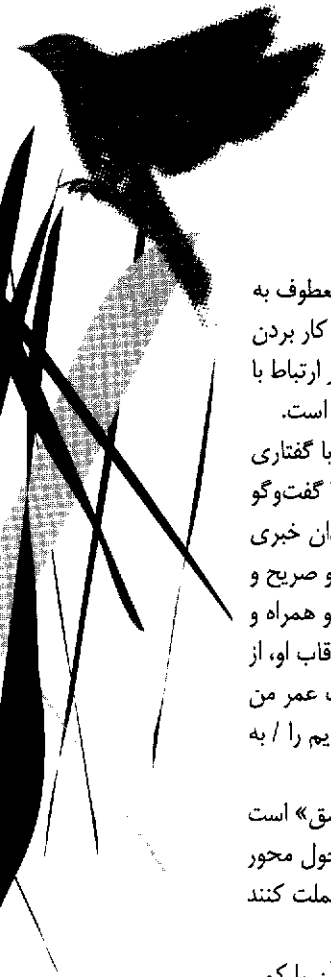
شعر معاصر زنان ایران، بی‌شک وامدار فروغ فرخزاد است که در عمر کوتاه سی و دو ساله خود، شاعر زیست، شاعر نفس کشید، شاعر مرد و شاعر ماند و بی هیچ دودلی، به تاریخ دراز آهنگ و پرشکوه شعر ایران پیوست. ناهید یوسفی حد واسطی است از فروغ فرخزاد و طاهره صفارزاده. او مجموعه دلپذیری از عواطف و حیات انسانی و باورهای کریستال زنانه را با رویکردهای اعتقادی و ماوراء طبیعه درهم آمیخته است.

ناهید یوسفی در عطسه‌های عصبانی، از دو مجموعه قبلی خود فاصله گرفته است که شاید ناشی از مقتضیات زمان باشد و شاید هم حاصل تغییرات و تبدلاتی که لامحاله به هر انسانی عارض می‌شود.

او در این کتاب، شاعری است که از جنگل، دشت، روستا و به طور کلی از طبیعت بریده است و جنگل آسفالت پایتخت جذبش

او دور افتادن انسان‌ها از یکدیگر و جدایی ارواح متحده بشری را با زبانی کوتاه و ساده بیان می‌کند. عطر بهار نارنج که با چای درمی‌آمیخته، سهم دوستی‌ها و مهرورزی‌ها و یکدلی‌ها و یکرنگی‌هاست که به اعتقاد شاعر، دیگر حس نمی‌شود. این عطر و این چای، به طور مجازی دهکده جهانی و مردم ساکن در این دهکده را زیر سؤال می‌برد. رابرت فراست، شاعر نام‌آور آمریکایی معتقد است: «شعر به ما این اجازه را می‌دهد، چیزی بگوییم، در حالی که منظورمان چیز دیگری است» و در علم بدیع نیز استفاده و کنایه و تلمیح و اشاره و تشبیه و ... حاملان «مجاز» در شعرند. شعر ناهید یوسفی، از این مؤلفه‌ها سرشار است: «از درشت نمایی / فرو افتاده‌ام / به ریزی‌بینی رسیده‌ام / و اگر به هیچ بینی برسم / به او / خواهم رسید» (ص ۷۲).

خودش قرار گرفته و همه جا موسیقی شعر مترنم است. در حالی که در این کتاب، از وزن خبری نیست؛ از موسیقی درونی؛ برونی و کناری نیز. حتی هارمونی به نحوی محسوس با شعر همراهی نمی‌کند. حال آنکه شعر سپید هم باید با موسیقی شعر در آمیخته باشد. بسیاری از حرف‌های مندرج در کتاب، می‌توانست در شعرهای موزون و آهنگینی بیان شود. وزن، آهنگ، هارمونی، تنالیت و نظم موسیقایی، به اثربخشی و زیبایی شعر کمک می‌کند؛ مثل شعرهای شاملو و بعضی از شاعران پس از او. شاهنامه منثور را هم دیده‌ایم و نیز مثنوی مولانا را که به نثر نوشته شده، اما باید اذعان کرد که دیگر از آن طنطنه و شکوه و نیز از آن جذابیت و اثربخشی خبری نیست. شعرها با موسیقی مناسب خود زاییده می‌شوند. اصرار در سرودن شعر سپید، نباید موسیقی طبیعی شعر را قربانی کند. شاعر در این مجموعه، از ایجاز و مجاز بهره‌ای در خور دارد: «شیرینی تان به تلخی می‌زند / چای تان / عطر بهار نارنج نمی‌دهد



شاعر در این شعر کوتاه، حقیقتی عرفانی را مطرح می‌کند؛ دست شستن از بزرگ‌بینی‌ها و منیت‌ها، هیچ‌انگاری خود در تعامل قدرت لایزال و صمدی و سرمدی خدا. اقل الخلیفه بل لاشیء فی الحقیقه بودن. او می‌داند که انسان، بزرگ است؛ بسیار بزرگ؛ اما همین انسان در مقابل عظمت خیره‌کننده آن نیروی ازلی و ابدی که فعال مایشاء است، ذره‌ای و پوشالی بیش نیست.

یوسفی به فریدالدین عطار نیشابوری ارادتی ویژه دارد. در این کتاب، چند بار از او و از اسطوره‌ها و شخصیت‌ها و آموزه‌های مندرج در کتاب‌هایش - به‌خصوص مثنوی‌های متعددش - استفاده می‌کند. شعر «هدهد هادی شده» (ص ۴۱)، یکی از این گونه شعرهای عطارگرایانه است: «کنار هاله نورانی‌ات / زانو می‌زنم / و می‌سوزم / در قهوه‌خانه‌ی داغ چشم‌هایت / به اندازه‌ی کولیان سوخته در سماع / به چرخش می‌افتی / ... و سیمرخ تو / به نشانه‌ام / می‌نشیند / می‌خواهم / شاهد هدهد هادی شده‌ات باشم / مرا تا انتهای حیرت / همراهی کن / عطار!»

که می‌دانیم حیرت یکی از پرگردنه‌ترین منازل هفتگانه یا هفت شهر عشق است که به قول مولانا، عطار آن را گشته است.^{*} شعرناهد یوسفی، شعری است برخاسته از عاطفه‌ای پاک و زلال و انسانی. عاطفه در شعر او، با «تخیل» درهم می‌آمیزد و با کمک واژه‌هایی ساده و در عین حال کریستال، مسئولیت بیان مقصود و رساندن خواننده به مقصد را به عهده دارند. شعری که خالی از لطیفه عاطفه و احساس باشد، شعر نیست، بلکه تجمعی ناهمگون و خشک و سرد از واژه‌ها، عبارت‌ها، اصطلاحات و اعلام است. شعر یوسفی، شعری است که ریشه در واقعیت و واقع‌گرایی دارد. او یک شاعر زن است، یک زن شاعر و حوایی با جامه‌ای رنگین از مخمل احساس و عاطفه و عشق؛ با من نشستن / بد نیست / گل می‌گویم / گل می‌شنوی / با من / ابر، باران می‌شود / شب، فلق / بن بست / راه می‌شود / خشونت / نرمش / و تو می‌توانی / انبساط سلول‌های فشرده‌ات را / به من بسپاری / شعبده باز نیستم / اما / دستمال سیاه / که به من بدهی / کبوتر سفید / تحویل می‌دهم (صص ۴۶ - ۴۷)

او در این شعر ناسوتی، با نوعی خودباوری ظریف و زیبا، از توانش‌های دل‌انگیز یک بانوی میان سال شاعر خوش‌فکر و خوش‌قریحه سخن می‌گوید. همان بانویی که در برابر قدرت لایزال نقطه الاولی، خود را «هیچ» می‌انگارد، در اینجا با کمال اطمینان، از نیروی خلاقهٔ اثاثیت و شعشعه‌های جمال حرف می‌زند یا به بیان واقعیت می‌پردازد.

همچنان که در شعر دیگری می‌گوید: سیاه‌تر از این نمی‌شوم / حتی / اگر یک کارخانه دود / برابم سوغاتی بفرستی / نسیمی از گریبانم وزیدن می‌گیرد / که سرایندهٔ سپیدی‌هاست / توهم / کنارم بایست / که تاریک نشوی / رنگ می‌فروشم رنگ / آن چنان سپید

/ که «بازار سیاه» می‌شود.

او در این شعر جمال‌گرایانهٔ ناسوتی، خودباوری‌های معطوف به جمال‌شناسی را با کلمات و عباراتی زیبا بیان می‌کند. به کار بردن کلمهٔ سیاه در اصطلاح روزمره و اقتصادی «بازار سیاه»، در ارتباط با ظواهر انسانی و دلپذیر بودن آن، بسیار قشنگ بیان شده است.

خانم یوسفی در کتاب حاضر، شاعری صریح‌گوست، با گفتاری شفاف. شعرش - در بسیاری موارد - نوعی تخاطب یا گفت‌وگو است. از تعقیدات و کنایات و تلمیحات شاعرانه، چندان خبری نیست. شاعر همهٔ باورها و مکنونات قلبی خود را رک و صریح و پوست‌کنده بیان می‌کند. حتی وقتی می‌خواهد به همدل و همراه و همرازش بفهماند که شریک زندگی اوست و نه مالک الرقاب او، از صریح‌ترین واژگان و عبارات بهره می‌جوید: سند مالکیت عمر من / در صندوقچهٔ شما / چه می‌کنند؟! / کمی باید / ثانیه‌هایم را / به من بدهید (ص ۱۹۹).

او به معجزه عشق ایمان دارد و می‌داند که این «عشق» است که می‌تواند ناممکن‌ها را ممکن سازد: تو / آن‌چنان / حول محور دیوانگی / می‌چرخ / که باید عاشقات باشند / تا تحملت کنند (ص ۲۰۰).

مطلبی که بیان می‌شود، بسیار ساده است، اما شاعر آن را کمی می‌پیچاند. او می‌گوید: تو دیوانه‌ای، تحملت مشکل است؛ مگر اینکه عاشقت باشند. او از چرخیدن حول محور دیوانگی سخن می‌گوید و حال آنکه دیوانگی، اصلاً محوری ندارد که کسی حول آن بچرخد.

ناهد یوسفی شاعر شهر است؛ شاعر خیابان‌ها، ایستگاه‌های اتوبوس، پارک‌ها، متروها، بوتیک‌ها، ویتترین‌ها، ترمینال‌ها، زنبیل‌های خرید، مردان و زنانی که در خیابان‌های متعدد و شلوغ شهر می‌چرخند. توقف‌ها و پرگویی‌ها و وسوسه‌گری‌ها و ...

تکرار می‌کنم که یوسفی در عطسه‌های عصبانی، از طبیعت دور افتاده و در شلوغی شهر و در شهر شلوغ، میان دود و دم اتوبوس‌ها و دودکش کارخانه‌ها نفس می‌کشد، اما هم‌چنان شاعر زیبایی‌ها و دل‌بستگی‌ها و دلدادگی‌هاست. با این امید که میل روز آمد بودن، او را به ورطهٔ آن سوی زمان بودن و آن طرف «بست مدرنیست بودن» نکشاند. ایدون باد.

پی‌نوشت

* عطار چقدر باید بزرگ باشد که مردی به عظمت مولانا جلال‌الدین بگوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

یا:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او

ما از پی سنایی و عطار آمدیم